

سنت و روشن‌فکری دینی

عبدالکریم سروش

فصلنامهٔ مدرسه، ش ۵، بهمن ماه ۸۵

چکیده: نویسنده در ابتدای مقاله به تبیین ماهیت روشن‌فکری دینی به دو جریان مخالف این سنت اشاره و معتقد است که روحانیون سنتی و روشن‌فکران غیردینی مخالفان سنت روشن‌فکری دینی می‌باشند. در ادامه به مؤلفه‌های مهم این جریان اشاره می‌کند که در مجموع یازده عنوان را تشکیل می‌دهد و در پایان راه‌کارهایی را برای پویا شدن سنت روشن‌فکری دینی ارائه می‌نماید.

«روشن‌فکری دینی» تحقق و موجودیت دارد و با هیچ حيله و شیوه‌ای نمی‌توان وجود چنین موجودی را انکار کرد و یا آن را از میان برداشت. مخالفان روشن‌فکری دینی، علی‌العموم از دو طایفه‌اند: طایفه اول، از روحانیون سنتی‌اند که با هیچ‌گونه روشن‌فکری‌ای موافق نیستند، و به خصوص روشن‌فکری دینی را یا بدعتی و انحرافی در دین می‌دانند و یا رقیبی برای روحانیت. طایفه دوم، از روشن‌فکران غیردینی‌اند که با دین سر‌آشتی و سازگاری ندارند و می‌کوشند تا روشن‌فکران دینی را با استدلال‌ات مجعول از جامعه بیرون برانند و اذهان را نسبت به ماهیت و حقیقت و اصالت آن سنت مشوش سازند.

روشن‌فکری اعم از این‌که دین‌دارانه باشد یا غیردین‌دارانه، در درجهٔ اول یک حرکت نقدی است. باری آن‌چنان‌که گفتم برای روشن‌فکری یکی از عناصر اصلی و اساسی، عنصر نقادی است. اگر این عنصر نقد را برداریم، روشن‌فکران همانند سایر دانشمندان خواهند بود که می‌توانند کاشف و مقرر حقیقت باشند. اما نقد کردن و آگاهی دادن به جامعه از طریق

نقادی، امر دیگری است که وقتی بر کشف حقیقت افزوده می‌شود، مؤلفه‌ای از مؤلفه‌های روشن‌فکری را می‌سازد. تفاوت روشن‌فکران دینی با کسانی مثل حافظ این است که پایگاه نقادی روشن‌فکری دینی، مدرنیته است. به عبارتی دیگر، اکتشافاتی که در دوران مدرن صورت پذیرفته، اعم از علم جدید، فلسفه جدید، سیاست و هنر و اخلاق جدید؛ همه، به روشن‌فکر دینی، پایگاه نقد می‌بخشد. یعنی خرد جدید به او ترازویی و عینکی می‌دهد تا به وسیله آنها در سنت و قدرت دینی نظر کند و به توزین آنها بپردازد. از اینجاست که راه روشن‌فکری دینی از راه نقادان سنتی که از پایگاه سنت در سنت نظر می‌کنند، جدا می‌شود. نقد نقادان سنتی امروزه گره‌های دین‌داری را نمی‌گشاید و سلاح تازه‌ای برای این کار لازم است. بنابراین پایگاه نقد از عنصر نقد مهم‌تر است و این «پایگاه» است که تمایزی ویژه به روشن‌فکری دین معاصر می‌بخشد.

روشن‌فکران دینی، بدون استثنا، سقف معیشت‌شان را بر ستونی غیر از ستون شریعت نهاده‌اند. این را می‌توان افتخاری بزرگ برای روشن‌فکران دینی دانست. آنها درد دین دارند و درس دین می‌دهند، اما سقف معیشت را بر ستون شریعت نمی‌زنند. اعم از این که روحانیون این سخن را بپذیرند یا نپذیرند، قصه از این قرار است که فردی روحانی تلقی می‌شود که از طریق دین و دیانت، ارتزاق کند. به خاطر این سخن، بر من طعن فراوان زده‌اند، اما این سخن، حقیقتی است که نمی‌توان انکارش کرد. روحانیت نه به تقوا تعریف می‌شود و نه به علم. چرا که در میان مسما به روحانیان افراد کم علم و کم تقوا، کم نیستند. آنچه که روحانیت موجود (و نه روحانیت ایده‌آل) را تعریف و مرزبندی می‌کند، ارتزاق از راه دین است. این کار، نیک باشد یا بد، امری است که مطلقاً در میان روشن‌فکران دینی دیده نمی‌شود و سخن‌شان هم به همین سبب گیراتر و نافذتر است و در مقام نقد، آزاده‌تر و دلیرترند.

روشن‌فکری دینی به ما آموخته است که از اجتهاد در فروع باید فراتر رفت و به اجتهاد در اصول باید پرداخت. این کلمه «اجتهاد» که نزد ما بسیار مقدس است، روحانیت ما، آنرا انحصاراً در اختیار خود گرفته و آنرا در اجتهاد در فروع فقهی خلاصه کرده است. درحالی که اجتهاد، بسی فراتر از آن است و باید هم باشد. این نکته برای ما، خصوصاً در اثر کوشش‌های مرحوم اقبال لاهوری، جزء بدیهیات شده است که اجتهاد در فروع بدون اجتهاد در اصول، بار ما را به منزل نمی‌رساند. اجتهاد در اصول یعنی فراتر رفتن از فقه و حقوق، و ورود در عرصه کلام و فلسفه و اخلاق و معرفت‌شناسی. معنای دیگر «اجتهاد در اصول»، سیال کردن کلام دینی است. فقه ما به فرض که بخواهد سیال و پویا هم باشد، اما درون یک کلام منجمد گرفتار آمده است. اکنون اگر پنجره‌های فقه را به روی علم کلام باز کنیم و کلام را

سیال کنیم یعنی خداشناسی و پیامبرشناسی خود و مانند آن را باز تعریف کنیم و مورد تجدید نظر قرار دهیم، آن‌گاه سیالیت کلام، فقه را نیز مشروب خواهد کرد و پویایی را برسدان باز خواهد گرداند.

مؤلفه دیگر روشن‌فکری دینی، مؤلفه خردورزی است که خوشبختانه در میان روشن‌فکران دینی به گونه‌ای نیرومند جریان دارد و هم در زبان به آن ملتزم هستند و هم در عمل. خردورزی، آن‌چنان که می‌دانیم، التزام به استدلال و نیز بهره‌گیری نقادانه از دستاوردهای خردنویین است. «خرد» یک موجود «پرده‌نشین» است؛ آن‌که «شاهد بازاری» است، عبارت است از علم، فلسفه و اخلاق. این‌ها میوه‌ها یا نمایندگان خرد هستند.

خدمت بزرگ دیگری که روشن‌فکران دینی به ما داده‌اند این است که، نباید به دنبال استخراج اندیشه‌های مدرن از متون دینی رفت. استخراج مدرنیته از متون دینی، یکی از چاله‌هایی بود که کثیری از متفکران مؤمن و مدرن در ایران و بیرون از ایران، به درون آن فرو غلتیدند. روشن‌فکران دینی واقعاً متدین‌اند و به مبدأ و معاد قائل‌اند و دین برای آنان فقط موضوع تحقیق نیست؛ بلکه موضوع ایمان هم هست. فرق است بین این‌که ما چیزی را به منزله متعلق تحقیق و مطالعه برگزینیم، با این‌که آن را به عنوان موضوع اعتقاد و ایمان برگزیریم. روشن‌فکران دینی علاوه بر مسائل سلبی به مسائل ایجابی نیز توجه دارند. آنان علاوه بر این‌که آفات را می‌نمایند و خرافات را می‌زدایند، وجوه اثباتی نیز در کارشان هست. یک جامعه دینی نیز حقیقاً به هر دو وجه ایجابی و سلبی احتیاج دارد. گرچه گاه طرح نکات ایجابی می‌تواند دشمن سازتر از نکات سلبی باشد. درس دیگری که ما از روشن‌فکران دینی (به خصوص در بعد از انقلاب) گرفته‌ایم این است که دیگر به دین، نه به صورت یک اسطوره نگاه می‌کنیم و نه به حسرت یک یوتوپیا. نه گذشته دین را اسطوره‌ای کنیم و نه آینده آن را یوتوپایی. دین نه از بهشت برآمده و نه به بهشت دنیوی منتهی خواهد شد. تعبیر اسطوره‌ای از دین، متعلق به سنت‌گرایان است. شنیده‌ام که پاره‌ای از دوستان به دلیل شکست در انتخابات، می‌گویند که چون سنت‌ها را فرو نهادیم دچار این آسیب‌ها و مصیبت‌ها شدیم، بنابراین باید به همان آئین‌های سنتی و هیأت‌های مذهبی و عزاداری‌ها برگردیم. این نگاه، سمی مهلک برای روشن‌فکری دینی است. این تحلیل، تحلیل صائبی نیست. سررشته خرد را گم کردن است. نیک می‌دانم که در جامعه بحران زده ما، بزرگترین تعارض، تعارض میان نظر و عمل است: مدرنیته از در و دیوار می‌بارد اما منابر ما هنوز صبر و توکل و رضای به قضای الاهی را به معنای سنتی آن ترویج و تعلیم می‌کنند. اما این تعارض در نظر و عمل اگر از دیگران بخشودنی است، از روشن‌فکران دینی، مطلقاً بخشودنی و پذیرفتنی نیست.

روشن‌فکران دینی باید آئین‌ها، مراسم و مناسک ویژه خود را برپا کنند و تمایزشان با دیگران در این وجوه چشمگیر باشد.

روشن‌فکران دینی به ما آموخته‌اند که نباید بار زیاد بر دوش دین گذاشت. دین برای کشیدن بار مشخصی آمده است و همه کار را نمی‌توان از آن خواست. آن‌را در جای ویژه خود باید نشانند. دید حداکثری نسبت به دین داشتن و انتظارات بی‌پایه و بی‌جا از آن بردن، روا نیست. بار اقتصاد و سیاست و اخلاق و فلسفه و مانند آن‌را اگر بر دوش نحیف دین بگذاریم، چابکی را از دین خواهیم ستاند.

قصه بعدی، قصه خرافه‌زدایی است که مؤلفه مهمی از روشن‌فکری دینی نیز هست. خاصه در این برهه که گویی وظیفه برخی افراد و نهادها خرافه پروری و خرافه گستری است. دین چون با ماوراء طبیعت و با غیب ارتباط دارد و این نسبت را می‌توان انکار کرد یا از آن گرفت، بزرگ‌ترین استعداد را برای خرافه آلوده شدن دارد.

از تعلیمات گران‌بهای روشن‌فکری دینی جواز بر لزوم تعدد قرائات دینی است. این اندیشه که امروز چون سکه رایجی دست به دست می‌شود و ارزش افزوده تولید می‌کند تا دو دهه پیش ناشناخته بود و چهره بر کسی نمی‌نمود. این رأی، نه فقط فضای فهم دینی را گشوده می‌کند و پرده از راز دیانت برمی‌دارد و نشان می‌دهد که خداوند دیان و مئان را در این تعدد فهم‌ها و قرائت‌ها، اسراری و حکمت‌هایی است، بر بناکردن یک جامعه دینی گشاده و «دموکراتیک» را نیز نظراً و عملاً متصور و میسور می‌سازد. روشن‌فکران دینی البته به دلیل نقدی که از روحانیت و قدرت حاکم می‌کنند، ناچار پایشان به سیاست هم کشیده می‌شود، اما حل مشکلات سیاسی به معنی حل همه مشکلات جامعه دینی نیست. معلوم نیست که حل مشکلات سیاسی، بهترین راه اصلاح جامعه دینی باشد.

باید آگاه باشیم آن‌گونه نیست که اگر اکنون روشن‌فکران دینی، حکومت را در دست بگیرند، جامعه سعادت‌مند شود. تجربه انقلاب اسلامی به ما آموخت که اگر روحانیت، حکومت را به دست بگیرد، جامعه، بهشت نخواهد شد. در این زمینه البته وظیفه سنگینی بر دوش روشن‌فکری دینی است و از این رو باید درباره آینده «روشن‌فکری دینی» تأمل کرد و طرح‌هایی را در نظر آورد. نکاتی که در این باره از ذهن من می‌گذرد، بدین شرح است:

الف) روشن‌فکری دینی هنوز بدل به یک سنت نشده است و باید به یک سنت تبدیل شود. «روشن‌فکری دینی» باید اذهان را بگیرد، به درون دل‌ها برود و رفته رفته به یک ادبیات وسیع تبدیل شود و گفتمانی جدید و جدی بر اساس آن شکل گیرد.

ب) آنچنان که پیش از این نیز گفته آمد، در «روشن‌فکری دینی» تاکنون جنبه‌های منفی و

سلبی، غالب بوده است. این البته نیکوست و غیر از این نیز نمی توانسته است باشد. آن قدر راه بسته بود که راه رفتن به شنا کردن در استخر شیره می مانست. حال اگر اندکی راه باز شده و مجال برای شنا فراهم آمده است، باید جنبه های مثبت و ایجابی را هم بر جنبه های منفی و سلبی افزود. روشن فکران دینی، رفته رفته باید رشته تعلق خود را از روحانیت سنتی ببرند، از فقه تقلید کنند نه از این یا آن فقیه. روشن فکری دینی اگر به قوام و دوام خود می اندیشد، باید این استقلال را داشته باشد. بی معنی است که روشن فکران دینی، خمس و زکات شان را به فقیهانی بدهند که معلوم نیست در چه راهی خرج می کنند و به هیچ کس هم حساب پس نمی دهند. کار اثباتی، یعنی داشتن «کلام جدید» و «فقه جدید» و نوشتن تاریخی جدید از اسلام. معالم این طریق تازه نیز روشن است و فقط لازم است که کسانی دلیرانه در این راه پای بگذارند و این کشتی را به ساحل نجات برسانند.

ناقد: دکتر هادی صادقی

● اشاره

۱. داستان غم انگیز روشن فکری در کشور ما به سرانجام نیکی نرسیده است و گویا نمی خواهد برسد. روشن فکری در ایران از ابتدای پیدایش (دوران قاجار) بیمار متولد شد و بیماری اش مزمن گردید و گویا نمی خواهد از این بیماری شفا یابد. اشکال اصلی و ویروس مسری این جریان، ضدیت آن با دین بوده و هست. البته در دهه های اخیر پیش و پس از انقلاب، تلاش هایی برای درمان این بیمار صورت پذیرفته است. این تلاش ها هم از سوی روحانیت و هم از سوی برخی روشن فکران پی گیری شده است، اما همه این تلاش ها تاکنون ناکام بوده اند. گواهی که برخی پیشرفت ها حاصل شده است، اما در حد تغییر شکل بیماری یا حداکثر متوقف نمودن آن بوده است.

۲. آقای سروش از کسانی است که در این زمینه تلاش کرده است. اما حاصل زحمات ایشان، تغییر شکل بیماری است. اینک آن جریان ضدیت با دین، با پوستینی وارونه وارد بدن بیمار روشن فکری شده است و با ظاهری دین گرایانه، لیبرالیسم غربی را تعقیب می کند و سعی می کند روایتی لیبرال از دین عرضه دارد. مفهومی که دکتر سروش از روشن فکری دینی عرضه می دارد، در این راستا قابل فهم است. وی حتی به برخی «کارگزاران» (که گویا مرادشان حزب کارگزاران سازندگی است که به اشارت از آن گذشتند) سفارش می کنند که شترسواری دولادولا نمی شود و بیابند و صریحاً اعلام کنند که لیبرال اند و موضع خود را در نسبت با سکولاریسم و مدرنیته روشن کنند. از نظر ایشان روشن فکر دینی کسی است که محتوای ایدئولوژیک لیبرالیسم و سکولاریسم را در پوششی از دین عرضه می کند و بدین صورت جمع دین داری و روشن فکری می نماید.

آقای سروش به صراحت اعلام می کند که «پایگاه نقادی روشن فکری دینی، مدرنیته

است». این به معنای مبنا و معیار بودن مدرنیته و بنا کردن خانهٔ دین بر پایه‌های تفکر مدرنیته است. البته اشکالی ندارد که روش‌های پژوهش و نقد دوران مدرن پذیرفته شوند. اما اولاً این روش‌ها اختصاص به مدرنیته ندارند؛ چرا که خرد نقد همواره در جهان اسلام در کار بوده و به جد گرفته شده است و غربیان نیز آن را از ترجمه‌هایی که از متون فلسفی و کلامی اسلامی در انتهای قرون وسطی صورت پذیرفت، دریافت کردند. ثانیاً، مدرنیته به عنوان یک پایگاه تنها در روش خلاصه نمی‌شود و ایدئولوژی خود را نیز بر این روشن‌فکران تحمیل می‌کند. اومانیزم، فردگرایی، سکولاریسم و لیبرالیسم بخشی از عناصر سازندهٔ این ایدئولوژی‌اند، که همگی با روح دین در تعارض‌اند و اگر بر قامت خود قبای زیبایی از دین می‌سازند، زینتی بیش نیست.

۳. تلاش آقای سروش در ارائه مفهومی از روشن‌فکری دینی و دفاع از امکان جمع این دو مقوله و ارائه عناصر و شاخصه‌های آن کاری ستودنی و دنبال‌کردنی است. مقابله ایشان با روشن‌فکران غیردینی که سرآشتی با دین ندارند نیز قابل تقدیر است. توجه به عنصر نقد در جریان روشن‌فکری، توجهی درست و به جاست، اما معلوم نیست چرا این عنصر را صرفاً بر پایگاه مدرنیته به عنوان عنصری از روشن‌فکری می‌پذیرند. ایشان حافظ را نیز نقد دوران خود می‌دانند، اما چون پایگاه نقد او را سنت می‌شمارد، وی را از جرگه روشن‌فکری خارج می‌سازد و برای این کار نیز هیچ دلیلی اقامه نمی‌کند. اگر مقصود از این نقادی گره‌گشایی از دین‌داری است، گمان این‌که نمی‌توان از پایگاه سنت به گره‌گشایی پرداخت، گمانی ناآزموده و بی‌شاهد است. مواردی از نیازهای اصلاح‌گری دینی برمی‌شمرند که به نظر می‌رسد می‌توان از پایگاه سنت به این موارد پاسخ داد؛ از جمله آنها اجتهاد در اصول است. آقای سروش به درستی بر این نکته تأکید می‌کند که اجتهاد در فروع همیشه پاسخ‌گوی همهٔ نیازهای متغیر بشری نیست و گاه حاجت به اجتهاد در اصول نیز می‌افتد. اما این گمان ایشان باطل است که بر پایهٔ سنت نمی‌توان اجتهاد در اصول کرد؛ بهترین دلیل بر امکان چیزی، وقوع آن است. هنگامی که تاریخ اندیشهٔ اسلامی را ورق می‌زنیم، با اجتهادهایی جدی در اصول و مبانی کلامی مواجه می‌شویم که ثمرات آن در شاخ و برگ فقه و اخلاق نیز ظاهر شده است. رویکرد جدید به مسألهٔ امامت و ولایت و تسری آن به عصر غیبت و توسعهٔ مفهوم ولایت فقیه، تنها یکی از این اجتهادها در اصول می‌باشد که ثمرات آن در فقه و جامعه آشکار شده است. بی‌تردید این اجتهاد بر پایهٔ سنت شکل گرفته و درست در نقطه مقابل مدرنیته جریان یافته است.

۴. جریان آزاد و زندهٔ اجتهاد در اندیشه شیعی، همواره فضا را برای گره‌گشایی مشکلات دین‌داران فراخ کرده و هیچ بن‌بستی برای این اندیشه ایجاد نکرده است. آقای سروش تعدد قرائت‌ها را به عنوان دستاورد روشن‌فکری دینی مطرح می‌کند. اگر مقصود ایشان از قرائت‌های مختلف، باز بودن باب اجتهاد در هر زمان و به روی همهٔ افراد با صلاحیت باشد که با حفظ روش درست استنباط دین به نواندیشی و حل مسائل جدید همت

گمارند، که امر تازه‌ای نیست و سنت رایج عالمان دین، به ویژه در تفکر شیعی، بوده است. اما اگر مقصود آن باشد که بدون رعایت روش‌های درست استنباط و با اتکا به متشابهات به تفسیر جدیدی از محکّمات دینی دست پیدا کنند، کاری است نامطلوب و نامشروع و مفسر را از فهم درست دین دور می‌سازند و سراز تفسیر به رأی برمی‌آورد. بنابراین آنچه به عنوان دستاورد روشن‌فکری دینی در این عرصه بیان می‌کنند، یا اصلاً دستاورد ایشان نیست، یا اگر هم چیز تازه‌ای باشد، مطلوب و مشروع نیست.

۵. آقای سروش یکی از درس‌های روشن‌فکری دینی را اسطوره‌گریزی می‌داند و در ادامه از دوستان سیاسی خود می‌خواهد که مبدا به دام ورود در مناسک و آیین‌های دینی سنتی شوند. اما در ادامه گویا همه چیز را فراموش می‌کنند و به فکر برساختن آیین‌های جدیدی می‌افتند که ویژه روشن‌فکری دینی باشد. یعنی مناسک‌گرایی را به ناچار می‌پذیرند، اما مناسکی خود ساخته. این روش نه تنها روشن‌فکری دینی را از اسطوره‌ها جدا نمی‌کند، بلکه به دام اسطوره‌سازی مجعول می‌اندازد و خطری بزرگ را متوجه این جریان می‌سازد. دقیقاً همین شکل در تاریخ روشن‌فکری اروپا رخ داد و از همین روست که نخله‌ها و آیین‌های رنگ و وارنگ چونان قارچ از زمینی سربرآوردند و در برابر بازار دین، دستگاه‌های مجعول فراوان به پا شد.

۶. آقای سروش همواره بر محدود کردن دایره دین تأکید کرده‌اند و با نگاه حداکثری به دین مخالفت نموده‌اند. این همان فرآیند سکولارسازی است که به عنوان یک دستور العمل ویژه جامعه روشن‌فکری شناخته شده است. اگر در جهان مسیحیت چنان فرایندی توفیق تحقق یافت، اما، در جهان اسلام این فرآیند نه ممکن است و نه مطلوب. به این دلیل ممکن نیست که اندیشه اسلامی مملو از ارجاع به زندگانی این جهانی است و برای همه احوال دنیوی دستورالعمل روش و برنامه مدون دارد. نمی‌توان چنین دینی با چنین شریعت گسترده‌ای را سکولار سازی کرد، مگر آن‌که آن‌را از حقیقت خودش جدا ساخت و از آن چیزی جز اسم باقی نگذاشت. و درست به همین دلیل است که مطلوب هم نیست؛ زیرا با روح اسلام در تعارض قطعی است.

۷. اما داستان روحانیت و تعریف آن نیز برای آقای سروش تبدیل به معضلی شده است. باید دانست که برخلاف مسیحیت که دارای سلسله مراتب رسمی روحانیت است، در جهان اسلام چنین دستگاهی وجود نداشته و ندارد. درست است که در چند قرن اخیر در میان شیعیان سبک خاصی از پوشش به تدریج به صورت علامت ویژه روحانیت درآمده است. اما باید این موضوع را در نظر داشت که این سبک پوشش نه سبب نوع خاصی از ارتزاق می‌شود و نه امتیاز رسمی دیگری به ارمغان دارد. تنها موجب یک نوع تشابه‌گذاری خاص شده که مردم را متوجه این می‌سازد برای حل مسائل دینی‌شان به چه کسانی می‌توانند مراجعه کنند. اگر کمی به تاریخ گذشته خودمان به عقب بازگردیم، مشاهده می‌کنیم که این سبک از پوشش اختصاص به روحانیت نداشته است. قبا لباس ویژه

ایرانیان بوده است. عبا نیز استحباب دینی داشته و همه کس مجاز به استفاده از آن بوده است. عمامه نیز رسمی دیرباز در میان اقوام بی‌شماری بوده و هست و هنوز هم طوایفی زیاد در شرق ایران از عمامه استفاده می‌کنند. ویژگی اصلی جداکننده صف روحانیان از غیرآنان، علم دینی است. البته روحانیان در این صفت یکسان نیستند، اما شاخصه اصلی یک روحانی داشتن معرفت دینی است. اولین انتظاری که از یک روحانی می‌رود این است که بتواند پاسخ‌گوی نیازهای معرفتی مردم باشد. اقامه نماز جماعت، اجرای خطبه‌های عقد و طلاق و مانند آن، انجام مراسم کفن و دفن و نماز میت، خواندن اذان و اقامه در گوشه کوچه‌ها و... از کارها و فعالیت‌های عملی‌ای هستند که هر کس که صاحب صلاحیت باشد می‌تواند انجام دهد. اما به دلیل علم و دیانت، مردم ترجیح می‌دهند در این امور به روحانیت مراجعه کنند. بنابراین، تعریف آقای سروش از روحانیت و گره زدن این تعریف با سقف معیشت، نه دلیلی دارد و نه درست است. اگر روحانیت عهده‌دار استیفای خمس و زکات و مصرف آن در موارد مجاز شده است، باز هم به دلیل همان اعتمادی است که به این گروه از مردم وجود دارد که دارای صلاحیت‌های علمی و عملی‌اند و از همه اقشار دیگر به موارد مجاز مصرف آشناتر و امین‌ترند. اگر از موارد استثناء بگذریم روحانیت با زیست‌قانعانه و متوسط خود همواره نشان داده است که امین‌تر از هر قشر دیگری بر اموال الهی است. زندگی فقها و مراجع عظام همواره در این زمینه درس‌آموز بوده است. البته مردم نیز هوشیاری لازم را دارند و اگر مشاهده کنند که یک روحانی از این وجوه شرعی برای رفاه گسترده خود بهره‌برداری می‌کند، فوراً ارتباط خود را با او قطع و به کسی دیگر مراجعه می‌نمایند. آنچه موجب پاک بودن حساب روحانیت می‌شود، نه حساب رسی‌های کم‌ثمر بیرونی است، بلکه تقوا و خداترسی است که در طول قرن‌های متمادی کارآمدی و موفقیت خود را به اثبات رسانده است. درحالی‌که با کنار گذاردن این عنصر و آوردن دستگاه‌های عریض و طویل حساب‌رسی و بازرسی، باز هم مشاهده می‌شود که چه میزان سوء استفاده در میان دیگر اقشار پدید می‌آید. بنابراین، شاید ظلمی بالاتر از این نباشد که با شبهه افکنی ساخت پاک فقیهان خداترس را چنین بی‌الایم و بگوئیم: «بی‌معنی است که روشن‌فکران دینی، خمس و زکات‌شان را به فقیهانی بدهند که معلوم نیست در چه راهی خرج می‌کنند و به هیچ کس هم حساب پس نمی‌دهند.» مهم‌ترین و مؤثرترین حساب‌رسان این فقیهان، خداوند متعال است. افزون بر نظارت مردمی و همگانی که احوال و رفتار این فقیهان همواره در پیش‌روی دیدگان همه است. اگر یک قشر خاص صف خود را از مردم جدا کرد و از روحانیت و فقیهان فاصله گرفت، طبیعی است که برای آن قشر معلوم نباشد این فقیهان چه می‌کنند و خمس و زکات را در چه راهی مصرف می‌نمایند. بهتر است کمی به این فقیهان نزدیک شود تا خود شاهد مصرف بسیار مؤثر و راه‌گشای این وجوه باشد که چگونه صرف عمران و آبادی روستاها، بیمارستان‌ها، مدارس دینی و غیردینی، پل‌ها، مؤسسات خیریه، فقیران و نیازمندان و ده‌ها مصرف درست دیگر می‌شود.